



امان‌اله قرانی مقدم
جامعه‌شناس

اقتدار گمشده در خانواده ایرانی

سال هاست که خانواده ایرانی میان دو سر طیف در نوسان است؛ از پدرسالاری افراطی تا فرزندسالاری بی‌مرز. حال آنکه مسئله اصلی، انتخاب یکی از این دو نیست، بلکه احیای اقتدار مشروع والدین است؛ اقتداری که نه بر تحکم و اجبار، بلکه بر احترام، مسئولیت‌پذیری و تربیت آگاهانه استوار باشد. خانواده‌ای که والدین در آن از جایگاه هدایت‌گر خود فاصله بگیرند، به تدریج یکی از مهم‌ترین کارکردهایش یعنی آماده‌سازی فرزندان برای زندگی اجتماعی را از دست می‌دهد. واقعیت این است که احترام، محصول آموزش مستمر و تجربه زیسته است، نه توصیه‌های مقطعی. کودکی که در مدرسه بی‌اعتبار شدن جایگاه معلم، مدیر یا ناظم را می‌بیند، به تدریج می‌آموزد اقتدار فاقد ارزش است و می‌توان از هر مرزی عبور کرد. در چنین شرایطی انتظار اینکه همان کودک در خانه حرمت پدر و مادر را حفظ کند، چندان واقع‌بینانه نیست. تربیت، زنجیره‌ای پیوسته است که خانواده، مدرسه و جامعه حلقه‌های آن را تشکیل می‌دهند و تضعیف هر حلقه، استحکام سایر بخش‌ها را نیز کاهش می‌دهد. در سال‌های اخیر، دفاع از حقوق کودک گاه به نادیده گرفتن مرزهای تربیتی انجامیده است. بسیاری از والدین از بیم دلخوری یا واکنش فرزند، حتی در اجرای ساده‌ترین قواعد نیز عقب‌نشینی می‌کنند. نتیجه این رویکرد، نه افزایش رضایت و آرامش کودک، بلکه محروم شدن او از تجربه مسئولیت، نظم و پذیرش محدودیت‌هاست. کودکی که همواره پاسخ مثبت می‌شود، در آینده نیز توان پذیرش «نه» را از سوی جامعه، دانشگاه، محیط کار یا زندگی مشترک نخواهد داشت؛ زیرا مهارت سازگاری با قواعد را نیاموخته است. تجربه نظام‌های آموزشی موفق نیز نشان می‌دهد اقتدار با تحکم تفاوتی بنیادین دارد. تجربه نظام‌های آموزشی موفق نشان می‌دهد اقتدار با تحکم تفاوتی بنیادین دارد. تجربه نظام‌های آموزشی موفق نشان می‌دهد اقتدار با تحکم تفاوتی بنیادین دارد.

“
میان
ملاحظه‌های
عاطفی،
فشارهای
اجتماعی و
تردیدهای
تربیتی،
جایگاه
راهبرانه
والدین در
بسیاری
از خانه‌ها
تضعیف شده
و کودک به
کانون اراده
روزمه بدل
شده است



روایت افول اقتدار در خانه ایرانی

خانواده‌ای که روزی محل آموزش مرز، مسئولیت و صبر بود، اکنون در برخی موارد به مدار خواست کودک می‌چرخد؛ تغییری آرام که آثارش تنها به خانه محدود نمی‌ماند

صدای فریاد و گریه کودک در راهروی یک مرکز خرید پیچیده است. در کنار این گریه، گاهی خشونت رفتاری نیز مشاهده می‌شود. پدر و مادر که دقایقی قبل قاطعانه گفته بودند «امروز اسباب‌بازی نمی‌خریم»، حالا برای پایان دادن به نگاه‌های سنگین اطرافیان، همان اسباب‌بازی را در سبد خرید می‌گذارند تا از قضاوت‌ها در امان بمانند. چند ساعت بعد، در خانه نیز کودک تصمیم می‌گیرد شام چه باشد، چه ساعتی بخوابد و آخر هفته خانواده کجا بروند. شاید این صحنه‌ها برای بسیاری از خانواده‌ها عادی شده باشد، اما روان‌شناسان معتقدند تکرار چنین رفتارهایی می‌تواند نشانه شکل‌گیری پدیده‌ای

باشد که از آن با عنوان «فرزندسالاری» یاد می‌شود؛ وضعیتی که در آن والدین به تدریج جایگاه هدایت‌گر خود را از دست می‌دهند و کودک به محور تصمیم‌گیری‌های خانواده تبدیل می‌شود. در این شرایط است که دو دیدگاه مقابل یکدیگر می‌ایستند؛ دیدگاهی که به مذمت این رویکرد اشاره دارد و دیگری آن را تمجید می‌کند. هر آنچه باشد، تصویری که این روزها در جامعه دیده می‌شود، در مقایسه با گذشته این سؤال جدی را طرح می‌کند: کدام رویکرد و دیدگاه قابل دفاع است؟ و آینده جامعه ایران با این شیوه تربیتی چه فرجامی خواهد داشت؟

پیامدهای سلطه کودک

فرزندسالاری همیشه با رفتارهای پرسروصدا همراه نیست. گاهی نشانه‌های آن بسیار ظریف است؛ خانواده مقصد سفر را تنها بر اساس خواست کودک انتخاب می‌کند، زمان خواب همه اعضای خانه به برنامه او وابسته می‌شود، نوع غذا، خریدهای روزانه و حتی دید و بازدیدهای خانوادگی با رضایت او تنظیم می‌شود. در بسیاری از موارد نیز والدین پیش از هر تصمیم، نخست به این فکر می‌کنند که «اگر مخالفت کند چه؟» روان‌شناسان هشدار می‌دهند که چنین الگویی نه تنها به سود کودک نیست، بلکه احساس امنیت روانی او را نیز کاهش می‌دهد. کودکان برای رشد سالم، به والدینی نیاز دارند که بتوانند با آرامش و قاطعیت تصمیم بگیرند. وقتی این نقش به کودک واگذار می‌شود، مسئولیتی فراتر از توان او بر دوشش قرار می‌گیرد و همین موضوع می‌تواند زمینه‌ساز اضطراب، بی‌ثباتی هیجانی و ناتوانی در پذیرش محدودیت‌ها را فراهم کند. اما این روند تربیتی قطعاً عوارض متعددی خواهد داشت. یکی از مهم‌ترین

فرسایش خاموش والدین

شاید تصور شود فرزندسالاری تنها به کودک آسیب می‌زند، اما والدین نیز از پیامدهای آن در امان نیستند. بسیاری از خانواده‌هایی که تمام برنامه زندگی خود را بر اساس خواسته‌های فرزند تنظیم می‌کنند، به مرور دچار فرسودگی روانی می‌شوند. اختلاف میان پدر و مادر درباره نحوه برخورد با کودک، احساس ناتوانی در کنترل رفتار فرزند و نگرانی دائمی از واکنش او، آرامش خانواده را کاهش می‌دهد. گاهی نیز رابطه زوجین به حاشیه رانده می‌شود

تمایز اقتدار و خشونت

یکی از برداشت‌های نادرست در سال‌های اخیر، برابر دانستن اقتدار والدین با خشونت یا استبداد است. در حالی که روان‌شناسان میان «اقتدار» و «سلطه‌گری» تفاوت قائل می‌شوند. اقتدار یعنی والدین با احترام، آرامش و ثبات، قوانین مشخصی برای خانواده تعیین کنند و در اجرای آن‌ها پایبند باشند. در مقابل، سلطه‌گری با تنبیه، تحقیر، تهدید و کنترل

لوازم تربیت متوازن کودک

تربیت کودک تنها به تأمین نیازهای مادی یا ابراز محبت محدود نمی‌شود. آموزش صبر، احترام، مسئولیت‌پذیری، پذیرش شکست و رعایت حقوق دیگران، بخش مهمی از وظایف والدین است؛ مهارت‌هایی که تنها در سایه وجود مرزهای روشن و رفتار ثابت والدین شکل می‌گیرد. کارشناسان توصیه می‌کنند والدین پیش از هر تصمیم، از خود بپرسند آیا این انتخاب به رشد شخصیت فرزند کمک می‌کند یا صرفاً راهی برای پایان دادن به یک گریه یا اعتراض است. پاسخ این پرسش می‌تواند مسیر بسیاری از تصمیم‌های تربیتی را تغییر دهد. متأسفانه با خوشبختانه، فرزندسالاری پدیده‌ای نیست که یک‌شبه شکل بگیرد؛ بلکه حاصل عقب‌نشینی‌های کوچک اما مکرر والدین از مرزهای تربیتی است. هر بار که قانون خانه برای جلوگیری از ناراحتی کودک نادیده گرفته می‌شود، بخشی از اقتدار والدین نیز کمرنگ‌تر می‌شود. تربیت سالم به معنای نادیده گرفتن احساسات کودک نیست؛ همان قدر که محبت، همدلی و احترام برای رشد او ضروری است، وجود قوانین روشن، ثبات در تصمیم‌گیری و توانایی شنیدن «نه» نیز از نیازهای اساسی دوران کودکی به شمار می‌رود. شاید مهم‌ترین وظیفه والدین امروز این باشد که میان عشق و اقتدار

منزلت دبرین خانواده

خانواده در فرهنگ ایرانی همواره نهادی مبتنی بر محبت، احترام متقابل و مسئولیت‌پذیری بوده است. در این ساختار، والدین علاوه بر تأمین نیازهای عاطفی و مادی فرزندان، وظیفه تعیین مرزها، آموزش مسئولیت و هدایت آنان را بر عهده دارند. با این حال، در سال‌های اخیر بسیاری از متخصصان علوم رفتاری از تغییری آرام اما قابل توجه در الگوی روابط خانوادگی سخن می‌گویند؛ تغییری که در آن نقش تصمیم‌گیرنده والدین کمرنگ‌تر شده و خواسته‌های کودک به مهم‌ترین معیار تصمیم‌گیری در خانه تبدیل شده است. از این تغییر با عنوان «فرزندسالاری» یاد می‌شود که الزاماً به معنای لوس بودن کودک یا فرزند خانواده نیست. این مفهوم زمانی شکل می‌گیرد که والدین برای جلوگیری از ناراحتی، گریه، قهر یا اعتراض فرزند، بارها از قوانین و تصمیم‌های تربیتی خود عقب‌نشینی می‌کنند. در چنین شرایطی، کودک به تدریج می‌آموزد که می‌تواند با فشار عاطفی یا رفتاری، نتیجه دلخواه خود را به دست آورد و همین تجربه، الگوی رفتاری او را در سال‌های بعد شکل می‌دهد.

سنجش راه تربیت

واقعیت این است که سخن گفتن از پدیده‌هایی که با انسان‌ها همراه است، بسیار سخت، پیچیده و مبهم است؛ زیرا ابعاد فکری و روانی انسان‌ها هنوز نیز برای متخصصان این حوزه گنگ مانده است. با این حال، آنچه در جامعه کنونی ایران به عنوان فرزندسالاری رخ داده است، از دید متخصصان ریشه در مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و فرهنگی دارد. در گذشته نیز در تعداد محدودی از خانواده‌ها، پدیده فرزندسالاری حاکم بود، اما واقعیت امر این است که در اکثریت مطلق خانواده‌ها، تصمیم‌گیرنده اصلی پدران خانواده بودند. این رویه حتی برای فرزندان که ازدواج کرده بودند نیز حاکم بود، اما حالا داستان رویه دیگری به خود گرفته است. فرزندان که همواره در بد تربیتی پدر بزرگ و پدرشان بودند و هرگز در تصمیمات مهم زندگی‌شان سهمی نداشتند، این روزها نیز در بد قدرت فرزندان نشان هستند و همانند گذشته بله و قربان گو هستند، بی‌آنکه بتوانند سهمی را برای خود در حوزه مدیریت زندگی‌شان داشته باشند. اما در این مسیر پر از پیچ‌وخم، علاوه بر عدم آموزش کافی از سوی والدین به فرزندان گذشته، این روزها کاهش تعداد فرزندان در خانواده‌ها باعث شده است تمام توجه و سرمایه عاطفی والدین بر یک یا دو کودک متمرکز شود. در چنین شرایطی، بسیاری از پدر و مادرها تحمل ناراحتی فرزندان را ندارند و هر خواسته‌ای را به سرعت برآورده می‌کنند. از سوی دیگر، اشتغال طولانی‌مدت والدین و کاهش زمان حضور در خانه، احساس گناه نسبت به کمبود وقت را افزایش داده است. برخی والدین برای جبران این احساس، با خرید هدیه، آزادی بیشتر یا چشم‌پوشی از قوانین تربیتی تلاش می‌کنند رضایت کودک را جلب کنند؛ رویکردی که اگرچه در کوتاه‌مدت تنش را کاهش می‌دهد، اما در بلندمدت اقتدار تربیتی آن‌ها را تضعیف می‌کند.